

## خواندن ذهن دیگران

چگونه دوران کودکی به ما می آموزد که مردم را درک کنیم؟

# فهرست مطالب

مقدمه	۷
پیشگفتار	۹
۱ خواندن ذهن	۱۳
۲ ذهن خوانی، شایعه‌پراکنی و دروغ گفتن	۲۵
۳ دوستان، اسرار و دروغ‌ها	۴۳
۴ تصور و واقعیت	۵۹
۵ قرار دادن نظریه در نظریه ذهن	۷۰
۶ مانع روی مانع	۸۰
۷ صدای کودک از کجا نظریه ذهن شروع به رشد می‌کند	۹۹
۸ ابرقدرت‌ها، خداوند، علم لایتناهی و آخرت	۱۱۳
۹ جهان‌های ممکن، ذهن‌های ممکن	۱۲۹
۱۰ شامپانزه‌ها، سگ‌ها و ما تکامل ذهن خوانی	۱۳۹
۱۱ مغز اجتماعی	۱۵۶
۱۲ سلام ربات!	۱۶۹
۱۳ نظریه ذهن عمل می‌کند	۱۸۶
۱۴ داستان‌ها، نظریه‌ها، اذهان	۲۰۲
یادداشت‌ها	۲۱۵

## مقدمه

مغز آدمی با میلیاردها سلول عصبی و پیوندهای بیشمار میان آنها از پیچیده‌ترین ساختارها در عالم هستی است که علاوه بر رویدادهای روانی و رفتاری، فعالیت‌های اجتماعی ما را نیز در بر می‌گیرد. ما دائماً به خودمان و دیگران از طریق زندگی ذهنی درونی مان فکر می‌کنیم. اینکه بتوانیم چنین کاری را انجام دهیم، بخشی از انسان بودن ما است. همه روزه سعی می‌کنیم به ذهن دیگران نفوذ کنیم؛ کلام و اعمال سایر افراد را ارزیابی می‌کنیم تا افکار، احساسات، امیدها و مقاصد آنها را مشخص کنیم. ما می‌توانیم به حالت‌های ذهنی دیگران نفوذ کنیم و حالات ذهنی خود را بخوانیم، تفسیر کنیم و با آنها ارتباط برقرار کنیم تا خود را برای دیگران توضیح دهیم و افکار خود را برای خودمان روشن کنیم.

این مطالعه روزمره، خواندن چیزی است که ما شروع به یادگیری در کودکی می‌کنیم و تا بزرگسالی همیشه این کار را انجام می‌دهیم. بدون فکرکردن درباره آن، در بی‌شمار ارزیابی‌های انجام‌شده در کسری از ثانیه یا در قضاوت‌های عمیقی که در نظر داریم، همیشه در حال خوانش ذهن هستیم بدون آنکه بتوانیم کاری در این خصوص انجام دهیم چراکه خودمان هم نخواستیم چنین اتفاقی بیفتد.

این کتاب، تلاشی پیشگام برای ورود به حوزه ذهن‌خوانی و شیوه تحول آن از دوران کودکی است که یادگیری آن هم برای والدین و هم متخصصان حوزه کودک می‌تواند سودمند باشد. نویسندگان این کتاب، مطالعات زیادی در زمینه نظریه ذهن داشته‌اند و چندین پژوهش هم به منظور اعتباریابی این کارکرد شناختی انجام داده‌اند. تجربه زیسته و خرد نویسندگان در قابل فهم شدن مطالب بسیار محسوس است. تفسیر آنها از این شیوه برقراری ارتباط اجتماعی برای آنها که به دنبال انطباق و سازگاری در محیط خود، زندگی شخصی و تربیت فرزندان‌شان هستند، الهام بخش خواهد بود. از دیگر ویژگی‌های کتاب حاضر این است که مطالب آن با حداقل نیاز به مفاهیم پیش‌نیاز

علوم شناختی، و به زبانی ساده ارائه شده است. برای یادگیری بهتر، هر فصل کتاب به چند قسمت مجزا، اما به هم پیوسته تقسیم شده است. مبانی به صورت قابل فهم، روشن و با جزئیات ارائه شده‌اند و شما با دنیایی از پژوهش‌های ذهن‌خوانی و مراحل تحول ذهن کودک مواجه می‌شوید که می‌توانند در راستای بررسی‌های پیشرفته‌تر، در پژوهش‌های آتی مورد استفاده قرار گیرند؛ هرچند که علی‌رغم کشفیات موجود، همچنان ابهامات زیادی وجود دارند که لازم است مورد بررسی قرار گیرند. امیدواریم این کتاب با چشم‌انداز دقیق و راهنمایی ماهرانه، برای گروه‌های بسیاری از افراد، به طور چشمگیری سودمند باشد.

**ثمین بهارشانجانی**

## پیش‌گفتار

در ۵ ماه مارس، ۲۰۰۷، سایت NBCNews.com مقاله‌ای را منتشر کرد، «دانشمندان علم ذهن‌خوانی رفتار را پیش‌بینی کردند». این شروع شد، «در یک آزمایشگاهی در آلمان، داوطلبان داخل یک دستگاہ ام.آر.آی به شکل دونات می‌روند و کارهای ساده‌ای مانند تصمیم‌گیری در مورد جمع یا تفریق دو عدد انجام می‌دهند». دانشمندان در اتاق بعدی تلاش می‌کردند تا ذهن داوطلبان را بخوانند - برای قضاوت در مورد آنچه که افراد قبل از اقدام در نظر داشتند. آنها این کار را با بررسی اسکن‌های مغز از تصویربرداری‌های تشدید مغناطیسی (ام.آر.آی) انجام دادند. پژوهشگران به رهبری دکتر هاینز در برلین، به‌طور معقولی موفق بودند: آنها تصمیمات آزمودنی‌ها را در مورد کاری که انجام می‌دهند، در این مورد با جمع در برابر تفریق، با تریخی بهتر از شانس شناسایی کردند.

به شرکت‌کنندگان گفته شد چند ثانیه قبل از اینکه هر عددی روی صفحه نمایش داده شود، تصمیم بگیرند که آیا دو عدد را اضافه یا کم کنند. در طی آن چند ثانیه، اسکنر تصاویری با رایانه از فعالیت مغز شرکت‌کنندگان ارائه کرد و محققان از این تصاویر برای پیش‌بینی تصمیم سوژه استفاده کردند - با یک الگوی مغزی که قصد اضافه‌کردن و دیگری قصد تفریق را نشان می‌دهد. «مطالعه که از ژوئیه ۲۰۰۵ آغاز شده بود، دامنه محدودی داشت: تنها ۲۱ نفر تاکنون آزمایش شده‌اند و میزان دقت ۷۱ درصدی تنها حدود ۲۰ درصد موفق‌تر از انتخاب تصادفی است».

با این حال، واکنش‌ها به این اتفاق پر قدرت بود:

«دکتر پل ولپ، استاد روان‌پزشکی دانشگاه پنسیلوانیا، می‌گوید: این واقعیت که ما می‌توانیم تعیین کنیم که یک شخص چه قصدی در ذهن خود دارد، سطح درک ما از تفکر ذهنی را به سطح کاملاً جدیدی سوق می‌دهد.  
تاینا اشتاینباخ، شرکت‌کننده بزرگسال، گفت: واقعاً عجیب است. اما از آنجایی که

می‌دانم آنها فقط در صورتی می‌توانند این کار را انجام دهند که ماشین‌های خاصی داشته باشند، نگران این نیستم که دیگران در خیابان بتوانند ذهن من را بخوانند.» برخی از مفسران از پیامدهای ذهنی‌خوانی در این قالب نگران هستند. «دانشمندان به اندازه کافی پیشرفت می‌کنند تا اخلاق مداران را عصبی کنند.» خواندن ذهن یک پدیده شگفت‌انگیز است.

این در حالی‌ست که کودکان دو و سه ساله هر روز این کار را انجام می‌دهند، حتی نوزادان می‌توانند نیت یک نفر را بفهمند. همانطور که خواهیم دید. کودکان خردسال به داشتن ماشین‌های شیک نیاز ندارند. در عوض، آنها از توانایی‌های شناختی معمولی و هنوز در حال رشد خود برای تشخیص و استنباط حالات ذهنی افراد استفاده می‌کنند. در واقع، همه ما افکار را به این روش پیش‌پاافتاده اما شگفت‌انگیز می‌خوانیم.

نویسنده این مقاله درباره شور و شوق مفسران صحبت می‌کند. دوستی به آسمان روشن و پرستاره در شب نگاه می‌کند و ما شگفتی او را می‌بینیم. مسافر کنار ما در هواپیما در وسط پرواز می‌ایستد و تلاش می‌کند تا دستش را به داخل سطل بالای سر ببرد و ما می‌دانیم که او قصد دارد از آنجا چیزی بیاورد. وقتی لپ‌تاپش را بیرون می‌آورد، می‌فهمیم: «کاری را می‌خواهد انجام دهد». اینکه همه ما این کار را هر روز انجام می‌دهیم، حتی کودکان هم می‌توانند آن را انجام دهند، قدرت و جادوگری این ذهن‌خوانی معمولی را انکار نمی‌کند. اغلب ما در آن خوب هستیم: می‌توانیم این کار را بهتر از دانشمندان بدون استفاده از ماشین‌آلات پرهزینه انجام دهیم. ما خطاناپذیر نیستیم، اما احتمالاً حداقل ۷۰ درصد در مورد چیزهای ساده‌ای مانند استنتاج مقاصد در موقعیت‌های محدود و استفاده از آنها برای پیش‌بینی انتخاب‌ها درست هستیم. ما در موقعیت‌های بسیار پیچیده‌تر، ذهن‌ها را می‌خوانیم.

چطوری انجامش می‌دهیم؟ چرا و چه زمانی آن را یاد می‌گیریم و این چگونه بر زندگی ما، احساس ما از خود، اعمال و تعاملات ما با دیگران تأثیر می‌گذارد؟ اگر کسی نتواند این کار را انجام دهد چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی اشتباه می‌کنیم چه اتفاقی می‌افتد؟ من در طول کتاب به همه این سوالات پاسخ می‌دهم. اما، پاسخ کوتاه این است که خواندن ذهن، ستون فقرات و تجارت زندگی ما است.

من سی سال است که به این پرسش و پاسخ‌ها علاقمند هستم. بنابراین لژیونی از

دانشمندان دیگر. من خیلی مدیون آنها هستم. نام برخی از آنها در سراسر کتاب آمده است، اما بدون نقل قول. این موارد در یادداشت‌های هر فصل ظاهر می‌شوند. وقتی از نوشته‌ها یا داستان‌های دیگران نقل قول می‌کنم، به‌خاطر خوانایی، از بیضی‌ها ( . . ) و کروه‌ها اجتناب کرده‌ام، اما شجاعانه تلاش کرده‌ام مطمئن شوم که هرگونه حذف یا تلخیص معنای نویسنده را تغییر نمی‌دهد. یادداشت‌ها به جایی اشاره می‌کنند که نقل قول‌های اصلی و خلاصه‌نشده را می‌توان یافت.

من به دانشمندان و همچنین به غریبه‌ها، والدین و فرزندان که در کار ما شرکت کرده‌اند، بدهی بسیار زیادی دارم.

## خواندن ذهن

در سال ۲۰۱۰، سی و سه کارگر معدنچی شیلی هفده روز پس از گیر افتادن در زیر بیش از یک مایل سنگ و خاک زنده کشف شدند. آنها توانستند پیام‌هایی را به سمت بالا از طریق سیم‌های برقی نازکی که به آن‌ها وصل شده بود ارسال کنند. اولین پیام یکی از آنان به همسرش چنین بود:

«ما فکر می‌کردیم به زودی از گرسنگی اینجا تلف می‌شویم. نمی‌توانی تصورش را هم کنی که چقدر روحم از اینکه دلش می‌خواست به تو بگوید که ما زنده‌ایم اما نمی‌توانست، آسیب دید.»

این پیام یکی از اساسی‌ترین جنبه‌های انسانیت ماست: ما دائماً به خودمان و دیگران از طریق زندگی ذهنی درونی‌مان فکر می‌کنیم. در آن وضعیت آزاردهنده، خطرات بالا بود اما پیغام معدنچی، حاوی چیزهای دیگری بود. او فکر می‌کرد که به زودی ممکن است از گرسنگی بمیرد و از اینکه نمی‌تواند با همسرش ارتباط برقرار کند رنجیده‌خاطر شد و مضطرب از اینکه او نمی‌داند که آنها هنوز زنده هستند.

تقریباً می‌توان از طریق توانایی‌های رشدیافته خود در خواندن و تفسیر حالت‌های ذهنی، بین خطوط پیام مطالعه‌شده موارد دیگری را نیز اضافه کرد. شما در پیام او چیزهایی مثل ترس، جسارت، امید و خستگی را احساس کردید. شما مطمئناً نمی‌توانید حال روحی معدنچی را درک کنید و بفهمید، اما می‌دانید که برای هفده روز زیر زمین بوده است، بالاخره پیدا شده و عملیات نجات آغاز شده است. همان‌طور که از بین کلمات او خستگی جسمانی و عاطفی را می‌توانید بخوانید، آسودگی خاطر نیز مشخص است.

اینکه بتوانید چنین کاری را انجام دهید، بخشی از انسان بودن شما است. همه روزه



سعی می‌کنیم به ذهن دیگران نفوذ کنیم. ما کلمات و اعمال آنها را مشاهده می‌کنیم تا افکار، احساسات، امیدها و مقاصد آنها را مشخص کنیم و به‌طور شگفت‌انگیزی، ما می‌توانیم این را انجام دهیم. می‌توانیم به حالت‌های ذهنی دیگران نفوذ کنیم و حالات ذهنی خود را بخوانیم، تفسیر کنیم و با آنها ارتباط برقرار کنیم تا خود را برای دیگران توضیح دهیم و افکار خود را برای خودمان روشن کنیم.

این مطالعه روزمره، خواندن چیزی است که ما شروع به یادگیری در کودکی می‌کنیم و تا بزرگسالی همیشه این کار را انجام می‌دهیم. بدون فکرکردن درباره آن، در بی‌شمار ارزیابی‌های انجام‌شده در کسری از ثانیه یا در قضاوت‌های عمیقی که در نظر داریم، همیشه در حال خوانش ذهن هستیم بدون آنکه بتوانیم کاری در این خصوص انجام دهیم چراکه خودمان هم نخواستیم چنین اتفاقی بیفتد.

ذهن‌خوانی یک مهارت حیاتی انسان است، زیرا انسان‌ها ذاتاً اجتماعی هستند - و در اجتماع زندگی می‌کنند. ما توسط والدین، در خانواده‌ها و جوامع بزرگ شده‌ایم، به‌طور مداوم با آنها تعامل برقرار می‌کنیم، به آنها توجه می‌کنیم و با افراد دیگر کار می‌کنیم. تعجبی ندارد که ما می‌خواهیم دنیای اجتماعی را برای فهم خودمان و دیگران درک کنیم. این امر نظم و پیش‌بینی تعاملات انسانی را به ارمغان می‌آورد؛ در غیر این صورت به‌طور غیرعادی و دردناکی تصادفی به نظر می‌رسد.

تنها انسان‌ها هستند که این توانایی را برای خواندن ذهن پرورش می‌دهند. انسان-شناسان بر این باور هستند که خوانش ذهن برای تکامل ما به‌عنوان یک «انسان هوشمند» حیاتی بوده است. در واقع این مهارت برای بقای انسان بسیار مهم است و محققان شروع آن را از دهه یا دوازده ماهگی تشخیص داده‌اند. از آن زمان، ما به‌طور فزاینده‌ای در این کار ماهر و به درک ذهن خود و دیگران وابسته شده‌ایم.

خواندن ذهن بخشی از زندگی ماست که به‌طور مداوم آن را انجام می‌دهیم و نمی‌توانیم توجهی به آن نداشته باشیم. یک خانواده در شب جمعه دور میز شام می‌نشینند. برداشت‌های خامی که بدون بهره‌مندی از خواندن ذهن ما را هدف قرار می‌دهند عبارت‌اند از:

کیسه‌های پوست داخل تکه‌های پارچه روی صندلی‌های راحتی که به‌طور غیرقابل

پیش‌بینی‌ای حرکت می‌کنند، با لکه‌های سیاه کوچک و بی‌قراری که در بالای کیسه‌ها هستند و سوراخی در زیر آنها که به‌طور نامنظم ایجاد صدا می‌کند.

پیامی ترسناک و ناآشنا. اما اگر درک اجتماعی پایه را اضافه کنیم، کیسه‌های پوست تبدیل به انسان می‌شوند و صداها تبدیل می‌شوند به: «دسر چیه؟» «سیب‌زمینی‌ها رو به من بده». حال خوانش ذهن را اضافه کنید، می‌فهمیم که پدر سیب‌زمینی می‌خواهد. دختر دسر را به سبزیجات ترجیح می‌دهد. پسر بی‌قرار است و تقریباً می‌توانیم صدای او را بشنویم که می‌گوید: «هنوز کارمان تمام نشده است؟» ما این روند معمول و قدرتمند (خوانش ذهن) را انجام می‌دهیم تا بتوانیم بر افکار دیگران مسلط شویم. روان‌شناسان آن را **نظریهٔ ذهن<sup>۱</sup>** می‌نامند.

نظریهٔ ذهن ما را به‌عنوان انسان از یکدیگر جدا می‌کند و مسیر فکرکردن دربارهٔ خود و دیگران را تعریف می‌کند. ما انسان‌ها موجوداتی هستیم که شگفت‌زده و نگران می‌شویم از چیزهایی که دیگران را شگفت‌زده می‌کند، خواستارش هستند و برایش نگران می‌شوند.

به‌طور تعجب‌آوری، باید بدانیم که این نوع درک‌کردن قاشقی نیست که به ما غذا بدهد یا متن فیلم‌نامه‌ای که بتوانیم چندین بار آن را تکرار کنیم. هر یک از ما یک نظریهٔ ذهن گسترده‌ای داریم که برای درک نحوهٔ فعالیت همهٔ افراد از نظر اجتماعی از آن استفاده می‌کنیم. ما از این نظریه در طول زندگی برای خواندن ذهن و درک جهان اجتماعی‌مان استفاده می‌کنیم.

تمرکز این کتاب نیز بر این است تا به ما بیاموزد چگونه نظریهٔ ذهن را همچون کودکان پرورش دهیم و چگونه قرار است ما را به‌عنوان افراد و انسان‌ها برجسته تعریف کند.

## چگونه شروع کنیم؟

وقتی پسر، تری،<sup>۱</sup> چهار ساله شد، یک بار به من گفت: «چشمانت را ببند»  
«چرا؟»

«می‌خواهم کاری را انجام دهم که شما دوست ندارید»

تری می‌خواست ذهن مرا بخواند اما به‌خاطر سن کمش، هنوز در نیمه‌های راه بود. او فهمید که پنهان‌کاری می‌تواند به او کمک کند آنچه را که می‌خواست به‌دست آورد: «ندانستن من مساوی است با مخالفت نکردن». اما تری گام بعدی را درک نکرد که «من مجبور بودم برای عملی شدن نقشه او نادان بمانم»

ما می‌توانیم این تناسب رشدی را در هر کودکی مشاهده کنیم. والدین کودکان را تماشا می‌کنند که چگونه سینه‌خیز می‌روند، سپس راه می‌روند و می‌دوند. به آنها نگاه می‌کنیم زمانی که حرف می‌زنند، می‌خوانند و می‌نویسند. به همین ترتیب، محققان کودکان را تماشا می‌کنند که خواندن ذهن را یاد می‌گیرند. کودکان یک ساله، بینش‌های نظریه ذهن را نشان می‌دهند که در طول دوران کودکی خود، درست مانند مهارت‌های فیزیکی یا زبانی، رشد و گسترش می‌یابند.

وقتی که تری تقریباً سه سالش بود، ما سفر خود را به باغ‌وحش با یک توقف کوتاه در یک مغازه اسباب‌بازی فروشی به‌پایان بردیم. او شیفته عروسک‌های انگشتی بود: پنگوئن‌ها، شیرها، مارها و زرافه‌ها.  
«من یکی از اینها را می‌خواهم»

جشن تولدت نزدیک است؛ می‌توانی یکی را انتخاب کنی.

تری به اندازه کافی مطمئن بود که در روز تولدش قرار است یک عروسک شیر هدیه بگیرد؛ به همین دلیل شروع کرد به گریه کردن و وقتی که آرام شد، گفت: «اما، من آن یکی را می‌خواهم، اون‌ی که سبز و خردار است»

به مغازه برگشت و به عروسک سبز رنگ اشاره کرد. این تمساح با نام

۱ این یک نام ساختگی است. من دو پسر دارم. برای حفظ حریم خصوصی آنها از این نام استفاده می‌کنم. وقایعی را که به تری نسبت می‌دهم، ترکیبی از زندگی هر دوی آنها است.

«بوفی» و جانشینان او (بوفی ۲، بوفی ۳ و بوفی ۴) عضوی از خانواده ما شدند و تری از طریق بوفی خواسته‌هایش را می‌گفت.

درک و اصرار بر خواسته‌ها یکی از اولین گام‌های مسیر نظریه ذهن است. تقریباً همه پدر و مادرها این دو را به خاطر دارند. این زمانی است که کودکان برای اولین بار متوجه می‌شوند خواسته‌هایشان با خواسته‌های والدینشان متفاوت است و شروع می‌کنند به اصرار کردن بر خواسته‌های خود، با شدت و صدایی بلند. به این ترتیب بود که (بوفی) وارد زندگی ما شد. اگر فقط دوازده ماهش بود، نمی‌توانست درک کند که می‌تواند با صدایی متفاوت از ما، خواسته‌های مختلفی داشته باشد.

### خواندن ذهن دیگران

بعد از دانستن خواسته‌های خود و دیگران، گام بعدی فرا می‌رسد؛ زمانی که کودک می‌تواند پیش‌بینی کند که مردم درباره چه چیزی فکر می‌کنند. در مورد تری، وقتی او به من گفت که چشم‌هایم را ببندم، فکر او چیزی شبیه این بود: «اگر بابا مرا ببیند، می‌داند که کاری را که ممنوع است انجام داده‌ام».

جهت نشان دادن این مهارت، آزمون کلاسیکی به تری در آزمایشگاه کودکان دانشگاه میشیگان دادیم. دو جعبه را به او نشان دادیم که یکی از آنها، جعبه شیرینی و دیگری یک جعبه ساده بود. هنگامی که از او پرسیدیم که در جعبه آب‌نبات چه چیزی می‌تواند باشد گفت: آب‌نبات! اما وقتی جعبه را باز کرد، متوجه شد که خالی است و در عوض جعبه دیگر پر از آب‌نبات است.

جعبه‌ها را هنگامی که دستیار پژوهشی‌ام، گلندا، وارد شد بستم. به تری گفتم: «گلندا، عاشق آب‌نبات است». گلندا با اشتیاق سر تکان داد و از او پرسیدم: «گلندا در کدام جعبه آب‌نبات‌ها را پیدا می‌کند؟»

تری این تکلیف را یک‌بار در سن سه سالگی و سپس دوباره زمانی که پنج ساله شد انجام داد. تغییر در توانایی او در طول این مدت بسیار چشمگیر بود. در سه‌ونیم سالگی، تری، همانند سایر کودکانی که در این سن هستند، گفت که گلندا به جعبه آب‌نباتی ساده نگاه خواهد کرد چراکه می‌دانست آب‌نبات‌ها در آنجا خواهند بود.

در این سن، کودکان درک می‌کنند که افراد می‌توانند خواسته‌های متفاوتی داشته باشند، اما باورش‌ان این است که همه افکار یکسانی دارند. چون آنها می‌دانند که آب-نبات در کدام جعبه است پس گلندا نیز همین فکر را دارد. بر این اساس، تعجبی ندارد که کودکان انتظار داشته باشند که والدینشان حتی اگر آن اطراف نباشند، در جریان باشند که بچه‌ها کجا کفش‌هایشان را گذاشته‌اند، چه اتفاقی در کلاس پیش‌دبستانی برایشان افتاده است و یا اینکه دست‌هایشان را شسته‌اند یا خیر.

در رابطه با یک کودک پنج ساله چطور؟ هشتاد درصد آنان می‌گویند که گلندا درست تشخیص می‌دهد که آب‌نبات در کدام جعبه است، درست همان‌طور که تری در دومین بار انجام داد. با گذشت یک سال و نیم رشد بیشتر، کودکان می‌توانند روند تفکر گلندا را از خودشان جدا کنند. آنها می‌فهمند که اگر گلندا شیرینی می‌خواهد، به دنبال آن در جایی می‌گردد که فکر می‌کند وجود دارد؛ یعنی در یک جعبه شیرینی. عکس‌العمل‌های گلندا نشأت‌گرفته از باورهای نادرست او هستند، نه مرتبط با جایی که شیرینی در آن واقعاً وجود دارد. گلندا یک باور غلط درباره اینکه کجا باید شیرینی را پیدا کند، دارد و کودکان پنج ساله می‌توانند از فرایندهای ذهنی او برای پیش‌بینی این موضوع استفاده کنند.

هوشمندانه؟ کاملاً. این یک هوش است که عملاً هر کودکی در هر جایی از این سیاره داراست. این یک بازی کودکانه است که بدون هیچ تلاشی اتفاق می‌افتد. به-راحتی کودکان این مراحل را پیدا می‌کنند، مرحله‌ای که پایه و اساس توانایی انسان در خواندن ذهن می‌شوند. تشکیل نظریه ذهن، یک تلاش یکپارچه نیست، اما روند پیچیده آن به ما نشان می‌دهد که چگونه عملکرد ذهن اجتماعی انسان را درک کنیم. در حقیقت، داستان چگونگی تبدیل شدن ما به انسان است.

بدون نظریه ذهن، ما نمی‌توانیم با دیگران همکاری کنیم و با آنها رقابتی داشته باشیم، یا خودمان را درک کنیم، گروه‌های دوستی تشکیل دهیم، یاد بگیریم که دروغ بگوییم و وانمود کنیم، با ربات‌ها و گوشی‌های هوشمند تعامل داشته و در سطح جهانی شایعه‌پراکنی کنیم. این اساس چرایی‌هاست؛ چرا برخی از ما باورهای مذهبی داریم و عده‌ای دیگر نه، چرا برخی از ما رمان‌نویس می‌شویم و داستان‌ها را دوست

داریم، چرا برخی فیلم ترسناک دوست دارند و عده‌ای دیگر از آن متنفر هستند.

### اشتباهات صورت‌گرفته

اساس درک نظریه ذهن این است که بدانیم این یک نظریه است نه واقعیت. این کار بهترین تفسیر شما را از آنچه که بعد از فیلتر کردن تمام اطلاعات از لنز نظریه فعلی‌تان انجام می‌دهید، فراهم می‌کند. گاهی اوقات این لنز تحریف می‌شود و شما با یک پاسخ غلط - یا برای خودتان یا دیگران - رشد می‌کنید. شما می‌توانید این را در آدام، کودک چهار ساله، ببینید وقتی که شروع به خوردن چسب کرد.

آدام: «من این را دوست ندارم»

مادر: «پس چرا خوردیش؟»

آدام: «فکر می‌کردم که خوبه»

آدام فکر می‌کرد که خوردن چسب قرار است مزه دلنشینی را در او ایجاد کند. متوجه شد که اشتباه می‌کند؛ او یک باور غلط را دنبال می‌کرد. فکر جدید او چنین است: «اگر یک چیز لذت‌بخش می‌خواهی، هرگز به سمت ظرف چسب نرو!»  
بخش عمده‌ای از زندگی اولیه ما، تلاش‌هایی است که در راستای یادگیری انجام می‌دهیم، آنچه که می‌خواهیم و آنچه که نمی‌خواهیم، کدام یک از افکار ما درست هستند و کدام یک نادرست. در عین حال، ما چیزهای مشابهی را درباره دیگران یاد می‌گیریم و این یادگیری است که در بزرگسالی نیز ادامه می‌یابد.

\*فرض کنید شال آبی رنگ موهری را به عمه خود هدیه داده‌اید. شما شال را انتخاب کردید چون فکر می‌کردید او را خوشحال می‌کند. اما از صورتش معلوم بود که وقتی کادو را باز کرد، سعی کرد ماسکی بر صورتش بگذارد و ناراحتی خود را پنهان کند. هدیه‌تان او را خوشحال نکرد. در این لحظه، نظریه ذهن شما احتمالاً دوباره آغاز می‌شود. «چرا شال را دوست نداشت؟» «از رنگ آبی بدش می‌آمد؟» «به پارچه موهر آلرژی داشت؟» «یا اینکه فکر می‌کرد این شال‌ها برای زنان مسن است و دوست ندارد که یکی از آنان باشد؟» شما به دنبال اطلاعات بیشتری از نظریه ذهن خود هستید

تا بتوانید حس بهتری نسبت به عمه لیب پیدا کنید. عمه لیب که هدیه‌ ناامیدکننده‌ای گرفته است، گلندایی که شیرینی خوشمزه را به دست نیاورد و آدامی که چسب خورد همه بداقبال بودند اما نظریه ذهن می‌تواند اشتباه کند و این ممکن است ستون فقرات یک فاجعه باشد.

رومئو و ژولیت، داستانی که قرن‌ها شنیده شده است، بر اساس همین نوع خطا است. پایان آن ناشی از یک باور غلط کشنده است. از آنجا که خانواده‌های آن‌ها دشمنان سرکشی بودند، رومئو و ژولیت مجبور می‌شوند مخفیانه ازدواج کنند و از آن شهر و خویشان جنگ‌طلب خود فرار کنند. رومئو باید هرچه سریع‌تر فرار می‌کرد اما او بازگشت تا به ژولیت کمک کند که بتواند فرار کند. وقتی که او رفت، ژولیت نقشه‌ای را طراحی کرد. داروی قوی‌ای را برای وانمودی به مرگ برای چند روز ساخت. ژولیت فکر می‌کرد بعد از خوردن دارو و دفن شدن در گورستان خانوادگی، بیدار خواهد شد و آنجا رومئو را می‌بیند و با یکدیگر فرار می‌کنند اما رومئو از این نقشه خبر نداشت که قرار است دارویی خورده شود؛ و ژولیت را در سرداب پیدا می‌کند که ظاهراً مرده است و در نومیدی، چون رومئو زندگی بدون ژولیت را نمی‌خواهد خود را مسموم می‌کند و می‌میرد، وقتی ژولیت بیدار می‌شود رومئو را مرده می‌یابد و خود را می‌کشد.

تراژدی دردناک آنها از باور غلط رومئو رشد می‌کند، اشتباهی که نمایش‌دوستان را چندین قرن اندوهگین کرده است. اما جالب است که وقتی برخی از پیچیدگی‌های نمایش روشن می‌شود، کودکان در حدود پنج سالگی می‌توانند درک کنند که رومئو بر اساس یک فکر عمل کرده است که اشتباه است. این گامی است که آنها برای توسعه رفاه خود به کار گرفته‌اند.

باین وجود، عده‌ای از مردم که آن‌طور که شایسته است نظریه ذهن را توسعه نمی‌دهند و به ما به اندازه کودکان و شکسپیر آموزش می‌دهند.